

نوشتن شکلی از زندگی است



الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۶۰ همزمان با جلسه ۸۶۰ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۲۸ آبان ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجه پور، فرزانه استوار، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای دوره ۳۰ گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است.

من دو پیک جلو می افتم
 و تو یک خواب جلو تری
 بت رویاهایت را می شکنی
 روبرویم آینه‌ای می تراشی
 از تمام شب‌هایی که
 قناس از خاطر م می گذرند

تو مثلاً بیداری
 در آغوشی که هیزم تو باشد

می دانم در این دخمه هیچ آوازی تکرار نخواهد شد
 و پایان هیچ چیزی شب نیست

سحر السادات حدیقه

۹۴/۸/۱۴

گزارش یک شعر

حوریه رحمانیان

تن‌های شان به هم می‌آمیزد
چشم‌های شان از هم می‌گریزد
رنگ فرار می‌زند
ماده‌ای اثیری
پر حباب لوسترها و پرده‌ها
با هم شریک اند
در مکیدن آب یک انار
و بر می‌گردند باز
آلوده به عادت تنه‌هایی
یکی به سیاه‌چاله‌های شعر
دیگری به گزارش‌های داغ خپری

Fly

Dad had his Post-it notes in the funeral home. He liked the rainbow colors. He refused to accept her death, this child of his. He stuck them on as though she were sleeping. No one stopped him. LUNCH IN FRIDGE. MARIA PICKING YOU UP. ENGLISH PAPER!! EAT LUNCH NO CHEATING! SEE COUNSELOR JANE. GO OUT FOR BASKETBALL. IGNORE COMMENTS OF OTHERS! She would be buried with the currency of her generation, like a revered princess, with so many directions for the other side. A slight breeze blew through the home. She fluttered. She looked ready to rise and fly away.

Gary Moshimer



پرواز

بابا یادداشت‌هایش را در مراسم خاکسپاری هم با خودش آورده بود. از رنگ‌های رنگین‌کمانی‌شان خوش‌اش می‌آمد. او از پذیرفتن مرگ دخترش طفره می‌رفت، این بچه‌اش. طوری یادداشت‌ها را به تابوت می‌چسباند انگار که او خواب بود. کسی مانع کارش نمی‌شد. «ناهار تو یخچاله.» «ماریا میاد دنبالت.» «برگه‌ی زبان!!» «ناهارتو بخور! گول نزن بچه!» «برو پیش جین، خانم مشاور.» «برو بیرون بسکتبال بازی کن.» «کاری به حرف بقیه نداشته باش!» دختر به رسم نسل‌اش دفن شد، مثل یک شاهزاده خانم محترم، با دستورات خیلی زیاد برای آن دنیا. نسیم آرامی در خانه می‌وزید. او به آرامی لرزید. انگار برای برخاستن و پرواز آماده بود.

گری موشیمر - ترجمه: راحله بهادر

خوانش دریدایی «خروس»

بازی تقابل‌های دوگانه. خیر / شر، زیبا / زشت، مرد / زن. ساختارگرها آن را binary oppositions نامیدند که می‌تواند ساختمان هر ساختاری با آن تعریف شود و دال نخست در این دوگانه‌ها بر دومی اولویت دارد. در ساختارهای قدرت، این اولویت‌ها مرکز هستند. اما ژاک دریدا جور دیگری به این تقابل‌ها نگاه کرد. Deconstruction یا ساختارشکنی، برای برهم زدن این تقابل‌ها تعریف تازه‌ای داد تا نشان دهد تا چه حد زندگی ما متأثر از این ساختارهای ساختگی هستند. تقابل‌های دوگانه در ارتباط با دو مفهوم ابرمرکز -logocentrism- و مدلول متعالی -transcendental signified- معنا پیدا می‌کند زیرا رجحان یکی از این مدلول‌ها به معنای مرکزیت دادن به آن است. واژگون کردن اولویت در این تقابل‌ها یکی از راه‌حل‌های دریدا برای مرکززدایی و ساختارشکنی است. ساختارها معمولاً یک مرکز برای خود تعریف می‌کنند. مثلاً مرکز هستی، انسان تعریف می‌شود که به ساختار زندگی معنا می‌دهد. از این جهت دریدا ابرمرکز را زیر سوال می‌برد. این مفهوم که در بعد دینی آن یعنی مرکز الهی هستی، در واژه شناسی دریدا مرکزیت هر تفکر و ساختاری است. در بیانی دیگر که زبان خود دریدا است، مدلول متعالی همین معنا را می‌رساند که در تقابل‌های دوگانه نقش رهبری و معنادهنده را دارد.

در یک نگاه کلی شعر «خروس» هم در فرم و هم

در محتوا ساختارشکنانه است. ساختارشکنی شعر در فرم علاوه بر اینکه پست مدرن است که کل شعر در یک جمله است که البته سرآخر نقطه هم ندارد قابلیت تعریف در بستر نقد ساختارشکنی را دارد. تقابل‌های دوتایی در شعر زیادند: فراموشی / یادآوردن، آینده / گذشته، پشت سر / روبرو، شب / صبح، خواب / بیداری، عمر (زندگی) / مرگ. که هر یک از این تقابل‌ها برخلاف دیدگاه ساختارشناسانه اولویت‌بندی شده‌اند. یعنی سوپژه‌ی شعری نه با مدلول متعالی، که اتفاقاً در شکل پسامدرن آن با مدلول دوم تعریف شده است. بند نخست شعر «فراموشی خودم بودم» به نوعی مرکززدایی فردیت یا سوپژه است که در تفکر فلسفی همواره عقلانی، خودآگاه و متعالی تعریف شده است. خودمداری در فلسفه‌ی کانت به اوج رسید که معتقد بود انسان مدار هستی است. دریدا با نظریه مرکززدایی و نفی مدلول متعالی در واقع میراث فلسفی را که در کانت حسابی رشد کرده بود ساختارشکنی کرد. در شعر هم، «فراموشی» که به نوعی آلودگی برای «خود» است، که رجحان فراموشی بر آگاهی است، چارچوب فردیت کلاسیک را متزلزل می‌کند. دریدا مفهوم trace را معرفی کرد و بدین معناست که ذهن همراه با خوانش دال‌ها، دال‌های مرتبط به آن را هم به یاد می‌آورد. یعنی هر دال با خودش دال‌ها و مدلول‌های دیگری را به دنبال دارد و یکی در سایه‌ی

دیگری است که معنادار می‌شود. «فراموشی» مدلول‌هایی مثل ناخودآگاه و عدم اختیار را به ذهن می‌آورد. راوی خود را در تقابل گاه / آینده معرفی می‌کند یا «در دو بعد». در بند دوم هم می‌خوانیم «مردی بدون پشت سر». پشت سر در امتداد خود مدلول گذشته را به ذهن می‌آورد. گذشته از دیدگاه فلسفه‌ی اخلاقی مفاهیمی مثل میراث، اصالت و سنت را به همراه دارد. سوژه‌ی شعری که تنها در دو بعد - حال و آینده - تعریف می‌شود، در این متن شعری یا به عبارت دریدایی آن گفتمان شعری، بدون گذشته با مدلول‌های نهفته در آن معرفی شده که به نوعی نفی «خود» است. حالا «خود» در مفهوم پست مدرن آن با پشت کردن به نقش متافیزیکی‌اش یعنی ابرمرکز بودن، یک فردیت دیگر است.

شعر بر محور دو تقابل دوتایی بزرگ شکل می‌گیرد که با همین دال‌های «گاه» و «یا» به هم متصل‌اند. گاه که می‌تواند لحظه یا حضور را هم به ذهن آورد در رابطه با کاملیت سوژه‌ی شعری در تضاد است. چنان که دریدا در تحلیل متافیزیک حضور metaphysics of presence با تکیه بر تقابل‌ها و از دیدگاه فلسفی که حضور را بر غیاب برتری می‌دهد، معنا را به تعویق می‌اندازد. که متافیزیک حضور تمایل برای دسترسی سریع به معناست.

سوژه در گفتمان شعری اگرچه چنان که گفتیم به معنای کانتی آن کامل نیست، اما به حضور / لحظه تمایل دارد. مرکزیت زدایی از سوژه در بند اول با مدلول «فراموشی» اتفاق می‌افتد و با تضاد تمایل به معنادار شدن در «گاه» دچار تناقض می‌شود. دریدا با تجزیه و تحلیل اجزای گفتمان یا اوارق کردن نشان می‌دهد چگونه تناقض‌ها و تضادها در متن وجود دارد. این یعنی عدم قطعیت. که یکی دیگر از راه‌های دریدا برای گریز از مرکز و متافیزیک حضور است.

گفتیم شعر بر محور دو تقابل بزرگ است: گاه / در تمنای به یاد آوردن در رختخواب / استسقای خواب؛ تقابل اول و : یا/ بی شلوار ایستاده / روبروی خالی یخچال که آینده را بنمایاند؛ تقابل دوم. «تمنای به یاد آوردن» با تصویر سوژه در بند اول و دوم، که تاکید بر فراموشی دارد در تناقض است که در زبان دریدا، بازی متن و معنا نشان دادن همین تناقض‌های درونی است. در بند یازدهم می‌خوانیم: «ندانی چه کسی مرده است». ندانستن با نزدیکی به مدلول‌های دیگر مثل فراموشی و بدون گذشته بودن، تصویر فردیت پست مدرن را کامل می‌کند. فردیتی که «شاید» در جستجوی فراموشی و حل شدن در جریان معمول زندگی است.

را حاله پیمادر

به نظر برخی اعضا شعر از لحاظ مفهومی کمی گسسته است و ایجاد ارتباط معنایی بین جملات آن سخت است. خانم بهادر می گوید: شعر به گفتمان زنانه از دید یک مرد است. او قسمت هیس میشوم را از دید فمینیستی برای اعضا توضیح می دهد. از لحاظ فرم شعر هم زبان زنانه ی شعر مورد پسند خانم بهادر است. او می گوید این شعر از بقیه ی شعرهای خانم حدیقه بهتر است. دویستی های آقای پورشمسی و کارگر در جلسه خوانده می شود. به نظر مسعود غفوری، شعر مصطفی کارگر هم در فضایی بین طنز و جدی مانده. این که در بحث «شکم» آنتیست و خدایپرست مطرح نیست. البته به نظر بعضی

جلسه ی این هفته ی انجمن شاعران و نویسندگان با ده دقیقه تاخیر شروع شد. حاضرین این جلسه فاطمه یوسفی، اسماعیل فقیهی، فرزانه استوار، راحله بهادر، حوریه رحمانیان، شهرام پورشمسی و طاهره ابراهیمی هستند.

اسماعیل فقیهی با خواندن یک داستان از همشهری جلسه را شروع می کند. بعد از آن حوریه رحمانیان که در نبود محمد خواجه پور قرار است جلسه را بچرخاند، کتاب داستانهای واقعی از زندگی امریکایی، نوشته ی پل استر، را برای اعضا معرفی می کند و بخشی از مقدمه و یکی از داستان های آن را می خواند.

اولین اثری که در جلسه خوانده می شود، شعر بدون نام خانم حدیقه است.

اسماعیل فقیهی می گوید: روند داستانی در شعر مشخص است. او شعر را به سه قسمت تقسیم می کند، فضاسازی، اتفاقات و نتیجه.

اعضا روی کلمه ی سیب در شعر صحبت می کنند و اینکه «جهان را دوباره می کشم» یا «می کشم».



اعضا هم فقط چندتا کلمه ردیف شده بود که در آخر با برنج و ماشک هم قافیه شود. دوبیتی آقای پورشمسی که فقط آنی بوده و در هوای بارانی گفته شده بود، چندجا مشکل وزنی داشت. جاهایی هم برای پر کردن وزن کلمه‌هایی آمده بود که از نظر معنا درست نبود. به طور کلی شعر مفهوم خوبی داشت.

داستان ترجمه‌ی خانم بهادر را خواندیم. روی اسم شعر و ترجمه‌ی کلمه‌ی departure صحبت شد. برخلاف چیزی که همیشه می‌بینیم که زن‌ها معطل می‌کنند، توی این داستان، این قضیه برعکس شده. به نظر اعضا شاید زن خیلی عجول است، یا مرد خیلی بی‌خیال. روی تصویر داستان هم صحبت شد.

این اولین شماره‌ی الف است که صفحه‌ی «دیروز» در آن منتشر شده. قرار است هر هفته یک اثر قدیمی از اعضا در این صفحه منتشر شود. برای این هفته داستان «گلنار» از اسماعیل فقیهی را در این صفحه می‌خوانیم. به نظر اعضا داستان در سبک ناتورالیسم است. تأثیرات داستان‌های صادق هدایت، چوبک و جلال‌آل احمد را می‌شود در داستان دید. خود نویسنده می‌گوید یک جاهایی از داستان نیاز به اصلاح دارد. جاهایی زبان محاوره و رسمی قاطی شده. گویا واقعی بودن و واضح بیان کردن بعضی قسمت‌ها مثل «لکه‌ی قهوه‌ای» یا کلماتی که اعضا آن را فحش می‌نامند، برای همه خوشایند نبود. اعضا روی تفاوت‌های رئالیسم و ناتورالیسم صحبت می‌کنند.

شروع داستان با «الف» و در آخر مرگ که با «یاسین» گفته می‌شوند، روند یک زندگی و روزمرگی است که در داستان می‌بینیم. در مورد اینکه «مرگ» یا «خودکشی» هم صحبت می‌شود. یک پشه هم روی داستان کثیف اسماعیل فقیهی نشسته و کنار هم نمی‌رود.

الهام زاهدی در واتساپ می‌نویسد: «من حس کردم که اون زبان و لحن بیان به کار گرفته شده در داستان و روان نبودن خوانش داستانی، می‌تونه هم متناسب با محیط و فضای زندگی خود شخصیت‌ها باشه. یعنی یه جورایی اون بهم ریختگی و جو نامساعد حاکم بر زندگی این قسم آدم‌توی روایت و ظاهر داستان هم مشهود هست.» کتابخوانی این هفته، هاگردن، نوشته‌ی پیمان هوشمندزاده.

اعضایی که کتاب را خوانده‌اند در مورد تجربیاتشان از آن می‌گویند، فقیهی که خواننده ولی یادش نیست. اینستاگردی این هفته از حوریه رحمانیان است. خانم رحمانیان می‌گوید: «این عکس خیلی گویای مطلب من نبود. در موقع نوشتن این کپشن تصویر کتابخانه‌ی پدرم در ذهنم بود.»

بالاخره جعبه‌ی شیرینی که اسماعیل فقیهی آورده باز می‌شود و جلسه‌ی شیرین امروز در ساعت ۱۷:۳۹ به پایان می‌رسد.

مثال‌هایی که می‌گویند به جای ساندویچ کتاب بخرید، بر اساس نیازه. ولی کتاب برای شخصی که با کتاب رابطه‌ای ندارد، نیازی رو بر نمی‌انگیزد. از طرفی کسی که کتاب می‌خواند نیازی به تشویق کردن ندارد. چون به هر دلیلی اون نیاز رو در خود دارد.

و ما نتیجه می‌گیریم هیچ متن و حرف تشویقی نمی‌تونه کسی رو به سمت کتاب هدایت کنه. تنها خود اون فرد که تصمیم می‌گیره به جای تا کسی درست می‌شه کتاب خرید. و اصلا چه کاریه؟ آدم ساندویچ نخره کتاب بخونه؟ شکم مهمتره. کتاب دو قشر طرفدار دارد. یا از نظر مادی آدمی تامین باشه و پیش زمینه‌اش رو داشته باشه. و آدمی که کتاب رو همسنگ یک تفریح مثل تماشای فوتبال ببینه. نه کسی که از کلمه کتاب علم و ادب و هنر بی‌کران رو برداشت می‌کنه. خیلی ساده است. کتاب نوعی تفریحه. همین.

تشبیه

مثل قصه‌ها بود این که اول فکر کنی این چهره چقدر آشنا است، این قدم‌ها، و شاید در گذشته چیزی بوده که تو را به او وصل می‌کند و بعد که همان لحظه بگذرد و بدانی این همان او بوده و چیزی بوده که سال‌ها انکارش کرده‌ای و بعد می‌فهمی بوده با وجود همه‌ی انکارها.

خودم

امروزها کتاب خوب است ولی کتابخوان خوبتر

کاکال



می پرسد: چرا اینقدر به خبر علاقه داری؟

سوال خوبی است و راستش را بخواهی نمی دانم. مثل کودکی که با آب بازی یا سُر خوردن یا قلقلک، قهقهه مستانه سر می دهد و نمی داند از کجای آن خوش اش می آید! خبر را دوست دارم و روراست تر اگر باشم، باید بگویم من یک معتاد رسانه ام.

ماه ها است که خودم را رها کرده ام در این دشت که تهش ناپیداست و از هیچ فرصتی برای بودن در این قماش نمی گذرم. وقتی درگیر خبرم و در تلاش برای دانستن حتی یک اتفاق کوچک؛ حساب زمان از کفم می رود و شاید این همان لذتی است که نمی توانم توضیح بدهم: «فراموش کردن!»
می نویسیم، می دویم و تلاش می کنیم برای فراموش کردن. فراموش کردن خود و گره خوردن به چیزهای بیشتر؛ آگاهی ها و دانایی ها از خیر و شر سیال در محیط.

۷ روز نمایشگاه مطبوعات تجربه ای بود برای ما که آمخته ی خبریم. این ور میز بودن، ادراک متفاوتی برای من می سازد که بیش از همیشه با بار مسئولیت همراه است. امشب در حالی اولین تجربه حضور در میدان تخصصی مان تمام شد که من هنوز گلاویز مسلسل تجربی ماندن یا انسانی شدن هستم.



popolino

